جلسه 1612

سه شنبه 13/06/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

آخرین عامل برای اختلاف حدیث از طرف ائمه علیهم السلام این بود که ائمه علیهم السلام تدرج در بیان داشتند و احکام را یکجا مصلحت نبود بیان کنند و از اسالیب کتمان استفاده می کردند احکام را گاهی کتمان می کردند بخاطر مصالحی و چه بسا عام را در یک مجلسی می فرمودند خاص را در مجلس دیگر، ویا حتی خاص را امامی دیگر بیان می فرمود.

حال این بحث مهم است که آیا بین این عام وآن خاص منفصل جمع عرفی هست یا نیست که این را انشاءالله بعدا در بحث تعارض غیر مستقر بین عام و خاص بحث می کنیم.

اجمالا اشاره کردیم که مرحوم آمیرزا مهدی اصفهانی یک مبنایی داشت که آقای سیستانی خیلی روی آن مبنا تکیه می کند، که ائمه علیهم السلام بین عام و خاص فاصله می انداختند ولی این فاصله انداختن خلاف روش عرف نبود. پس ما نباید بگوئیم روش ائمه علیهم السلام بر خلاف روش عرف بوده است. نه، عرف هم در برخی از مقامات خاص را منفصل از عام ذکر می کند و جمع عرفی هم دارد. ما دو تا مقام داریم، یکی مقام تعلیم و دیگری مقام إفتاء.

شما نگاه کنید اگر پزشکی استاد دانشگاه هم باشد، یا حقوقدان اگر هم استاد دانشگاه است و هم وکیل است، یک مقام تعلیم دارد که در کرسی درس قوانین پزشکی را یا قوانین حقوق را به شاگردانش تعلیم می کند. متعارف نیست که در یک مجلس عام را که می گوید تمام استثنائات و قیود آن را ذکر کند. چند روز قانون عام را تدریس می کند، بعد در ادامه تبصره ها واستثناء ها را ذکر می کند. ولی همین پزشک یا حقوقدان وقتی ارتباط با مردم دارد و می رود مطب، بیمار که به آن پزشک مراجعه می کند تمام خصوصیات را آنجا مطرح می کند و نگاه می کند به نیاز آن مراجعه کننده. اینجا مقام، مقام إفتاء به وظیفه فعلیه این سائل هست. اینجا دیگر عرفی نیست که عام را به این بیمار بگوید که بگوید این داروها را در روز سه بار مصرف کن ولی این قید را که باید بعد از غذا باشد آن را به یک بیمار دیگر بگوید. خب بیمار اول می گوید چرا به من نگفتی؟ من این داروها را قبل از غذا خوردم و بیمار شدم معده ام درد گرفت. عذر این پزشک پذیرفته نیست که بگوید من به یک بیمار دیگری این قید را گفتم. اینجا مقام إفتاء به وظیفه فعلیه است.

ائمه علیهم السلام هم در مقام تعلیم به شاگردانشان مثل زراره و محمد بن مسلم روش متعارف بود که یک روز عام بگویند، مثل لایضر الصائم ما صنعه إذا اجتنب اربع خصال الاکل و الشرب و النساء و الارتماس مثلا، بعد بیایند قیودی را بعدا ذکر کنند. یا لاتعاد الصلاة الا من خمس، بعد بیایند موارد دیگر را اضافه کنند. اینجا فصل بین عام و خاص خلاف عرف نیست و جمع عرفی هم اینجا هست.

اما اگر مردم عادی به ائمه علیهم السلام مراجعه می کردند و از وظیفه فعلیه شان سؤال می کردند، معنا ندارد که جواب عامی به او بدهند بعد بفرمایند ما مقیدهایش را به دیگران گفتیم یا امام بعدی یا امام قبلی مقیدهایش را گفته است. اینجا فصل بین عام و خاص متعارف نیست عرفی نیست و جمع عرفی هم اینجا وجود ندارد.

امام قده هم در کتاب البیع جلد 3 صفحه 156 شبیه همین را فرموده اند. در ذیل صحیحه ابی علی راشد فرموده اند: این صحیحه مربوط می شود به یک مسأله ای که محل ابتلاء ابی علی راشد بود، سؤال کرد برای عمل، نه برای تعلم. ولم یکن سؤاله کأسئلة امثال اصحاب الاصول والکتب من فرض قضیة کأخذ القواعد الکلیة و ضبطها فی کتبهم من غیر أن یکون مورد السؤال محل ابتلاءهم. حیث إنّ القاء القواعد الکلیة من العموم أو الاطلاق فی ذلک کان متعارفا فی التشریع، واما القاء المطلقات فی الموارد التی کان السؤال للعمل فلایصح و لا یجوز، الا إذا لم یکن تقیید فی المطلق أو لم یکن الاطلاق موجبا لوقوع السائل فی خلاف الواقع. و اما مع کون المطلق مقیدا بحسب الشرط وکان الجواب موجبا لوقوع السائل فی خلاف الواقع فلایعقل صدوره الموجب للاغراء بالجهل و الوقوع فی خلاف الشرع.

ایشان فرموده اند: اینکه امام مطلق وعام بفرمایند و خاص و مقید را در جای دیگر ذکر کنند این مربوط به روایاتی است که در مقام تعلیم قواعد کلیه به فقهاء اصحاب مطرح می شد، نه روایاتی که سائل وظیفه فعلیه اش را می پرسد تا برود عمل کند.

اقول: به نظر ما این بیان که در روایات مقام تعلیم فصل بین عام و خاص عرفی هست و خلاف متعارف نیست ما این را قبول نداریم. در این مثال هایی که زده شده است که استاد دانشگاه یا استاد حوزه عام را در یک جلسه می گوید و خاص را در جلسه دیگر، این عرفی است، چون مجلس تعلیم این بحث تمام نشده است. ولذا اگر آن شاگرد یک جلسه هم غیبت کند شک کند که آیا در آن جلسه که غائب شد تبصره ای، مخصصی، مقیدی استاد ذکر کرد نسبت به عمومات جلسات قبل، حق ندارد به آن عمومات عمل کند. شک در مخصص منفصل هم داشته باشد نمی تواند به آن عمومات عمل کند، چون هنوز ظهور تصدیقی آن خطاب عام در بیان مراد جدی منعقد نشده است. اما این ربطی ندارد به اینکه امام علیه السلام به زراره یک عامی بفرمایند مجلس تمام بشود، بعد از مدتها خاص را یا به زراره یا به شخص دیگر بیان کنند. خب این تأخیر بیان از وقت حاجت یا عمل خود زراره است یا عمل دیگران که زراره بر اساس آن فتوی می دهند هست. کی این روش متعارف هست؟ کی متعارف هست که یک استاد عام را بگوید استاد بعدی خاص را بگوید. در مورد ائمه علیهم السلام اینجور بوده که یک امام عام می فرموده ویک امام خاص می فرموده و ما جمع عرفی می کنیم. ولذا این تفصیل به نظر ما درست نیست. و این روایاتی که در مقام تعلیم هست که امام علیه السلام در مقام تعلیم احکام کلیه به فقهاء اصحاب عمومات و مطلقات را الغاء می کردند و بعد مخصصها و مقیدها در مجالس دیگر بیان می شد یا به خود این شخص یا به شخص دیگر، این خلاف متعارف است. ولذا اگر شک بکنیم در مخصص منفصل رجوع می کنیم به آن عام، چون مجلس آن عام تمام شده است.

اینکه برخی از اعلام گفته اند روایاتی که از ائمه متقدمین بوده، اینهاهنوز ظهور تصدیقی اش در عموم و اطلاق منعقد نشده بوده، چون ممکن بوده امام های بعدی مخصص و مقید را ذکر کنند، ولی دیگر در زمان ائمه متأخرین همه روایات بیان شده، مجلس تعلیم احکام عملا تمام شده و اگر دیگر مخصص یا مقیدی نیاید به آن عمومات عمل می شود.

اقول: اولا متعارف نیست این روش بین عقلاء. نمی توانید سیره عقلائیه را دلیل بگیریم بر این مطلب شما که بگوئیم در سیره عقلائیه اینطور هست. چون این روش که اینجور فاصله انداختن بین مطلقات و مقیدات و بین عمومات ومخصصات به این نحو خلاف متعارف هست.

علاوه بر اینکه لازمه این مطلب ایشان این است که اگر شک کنیم در وجود یک مقید یا مخصصی در روایات از ائمه علیهم السلام دیگر نتوانیم به آن عمومات و اطلاقات ائمه گذشته تمسک کنیم. چون شاید یک مقید و مخصصی از امام بعدی آمده و به ما نرسیده، در آن کتاب هایی بوده که ضایع و تلف شده است.

ولذا ما معتقدیم که این روش که ائمه علیهم السلام داشته اند بخاطر مصالحی بوده و سیره عقلائیه بر عمل به عمومات در این مورد وجود ندارد، بلکه خود ائمه علیهم السلام فرموده اند به روایات ما عمل کنید، وما بخاطر فرمایش خود ائمه علیهم السلام قانع می شویم و به این روایات عمل می کنیم با اینکه ظهور تصدیقی و کشف نوعی در آن عمومات و اطلاقات نسبت به مراد جدی از عموم و اطلاق مختل شده است بعد از اینکه روش ائمه علیهم السلام اعتماد بر مخصص منفصل و مقید منفصل هست، وشاید هم اینجا مخصص منفصلی بوده ضایع شده و به دست ما نرسیده است.

و واقعا عجیب است، کدام روش عرف این هست که مولا بگوید لاتعاد الصلاة الا من خمس پنج چیز رکن است در نماز، بعد دلیل های دیگر بگوید نه، رکن های دیگر هم داریم، تکبیرة الاحرام رکن است، قیم قبل الرکوع رکن است مثلا. این مصالحی اقتضاء می کرده که ما به ذهن عرفی عام خودمان نمی توانیم ارتکاز عقلائی خودمان را تطبیق کنیم بر این روش ائمه علیهم السلام. و ما متعبدیم به آنچه که ائمه علیهم السلام فرموده اند، ائمه علیهم السلام مصلحت دانسته اند که اینجور بیان کنند.

نمی گویم لاتعاد الصلاة الا من خمس نکته نداشته. حتما نکته داشته، حتما این خمس که ذکر شده است که وقت، قبله، طهور، رکوع و سجود با بقیه ارکان یک فرقی می کند، اما اینکه فرقش چیست و چرا فقط این پنج چیز را گفته اند ارکان دیگر را نگفته اند، یا در صوم گفته اند لایضر الصائم ما صنع إذا اجتنب ثلاث خصال اکل و شرب و نساء یا اربع خصال که آن سه تا به ضمیمه ارتماس فی الماء، چرا بقیه مفطرات را نفرموده اند لابد یک مصلحت و توجیهی دارد، اما این توجیه ها عرف درست نمی کند و متعارف نمی کند این روش را.

ولذا به نظر ما دلیل بر حجیت کلمات ائمه علیهم السلام این است که ائمه علیهم السلام مفترض الطاعة هستند و خودشان به اسلوب های مختلف امر کرده اند شیعه را که به همین روایات اخذ کنند.

اینکه اگر روش عرف بر این اعتماد بر مخصص منفصل نبوده است چطور ما جمع کنیم بین عام و خاص وبین مطلق ومقید، این بحثی است که انشاءالله در آینده باید بحث کنیم.

از این بحث منتقل می شویم.

## تعارض غیر مستقر

راجع به بحث تعارض ما یک تعارض غیر مستقر داریم و یک تعارض مستقر داریم. تعارض مستقر آنجایی است که جمع عرفی بین خطابین متعارضین نیست، مثل موارد تباین یا عموم من وجه.

تعارض غیر مستقر مواردی است که جمع عرفی هست بین دو خطاب. که سه مثال دارد: یکی حکومت است که یک خطاب حاکم بر دیگری است. و دیگری تخصیص است که یک خطاب مخصص خطاب دیگری است که عام هست. و دیگری تقیید هست که یک خطاب مقید خطاب مطلق دیگری است.

قبل از اینکه ما راجع به حکومت و بعد راجع به تخصیص و بعد راجع به تقیید مطلق و اقسام آن بحث کنیم، ابتدا راجع به تخصص و ورود که مدخلی است برای بحث از تعارض غیر مستقر بحث می کنیم. ولو تخصص بلکه ورود اصلا مربوط به تعارض نیست فضلا از اینکه تعارض غیر مستقر باشد. اما چون دأب بزرگان بوده است که در اینجا از تخصص و ورود بحث کرده اند لذا ما هم بحث می کنیم.

تخصص این است که تکوینا این فردی که هست خارج باشد از موضوع حکم شرعی. اکرم کل عالم خب زید جاهل تخصصا از او خارج است. و از این قبیل است این مثال که مولا می گوید: من کان حاضرا فلیصم، خطاب دیگری می گوید: یجب السفر الی الجهاد. یجب السفر الی الجهاد اگر امتثال بشود و مکلف این یجب السفر الی الجهاد را امتثال کند از موضوع یجب الصوم علی الحاضر خارج می شود.

درست است که در اینجا امتثال این حکم شرعی وجوب سفر باعث شده است که مکلف از موضوع الحاضر یصوم خارج بشود، ولی اصطلاحا این ورود نیست بلکه این تخصص است. فرق می کند با ورود. چون در خطاب الحاضر یجب علیه الصوم اخذ نشده عدم وجوب سفر. نه یک عنوان تکوینی اخذ شده است که الحاضر یجب علیه الصوم، ومسافر تکوینا از این عنوان خارج است. ولو این آقای مسافر بخاطر امتثال وجوب شرعی یجب السفر للجهاد از موضوع حاضر خارج بشود. اصطلاحا این را می گویند تخصص.

اگر عنوان اینجور بود که من لم یمتثل الامر بالسفر یجب علیه الصوم، بله این امر به سفر بامتثاله می شد وارد. چون در خود خطاب اخذ شده است که من لم یمتثل الامر بالسفر یجب علیه الصوم. ولی در عنوان خطاب که این اخذ نشده است. در عنوان خطاب اخذ شده است که الحاضر یجب علیه الصوم. این آقا مسافر که بود دیگر حاضر نیست تکوینا، ولو مسافر بودنش بخاطر امتثال وجوب شرعی سفر باشد.

این تخصص است، فرق می کند با ورود که بعدا می گوئیم که گاهی دلیل وارد به امتثالش رافع موضوع دلیل مورود هست. آن در جایی است که در خود خطاب دلیل عدم امتثال آن حکم شرعی آخر اخذ بشود. مثل موارد تزاحم. تراحم بین اهم و مهم که می شود خطاب اهم بامتثاله ورود دارد بر خطاب مهم. أنقذ ابنی و إن لم تنقذ ابنی فأنقذ عبدی اینجا می گویند ورود است. دلیل أنقذ إبنی وارد است بر دلیل إن لم تنقذ إبنی فأنقذ عبدی. چرا؟ برای اینکه در خطاب مورود عدم امتثال خطاب وارد اخذ شده است. پس خطاب أنقذ إبنی ورود دارد بر خطاب إن لم تنقذ إبنی فأنقذ عبدی، منتهی ورود دارد به امتثالش. امتثال که بشود موضوع دلیل إن لم تنقذ إبنی فأنقذ عبدی از بین می رود. نام این را می گذارند ورود، منتهی ورود از این قسم که دلیل وارد بامتثاله موضوع دلیل مورود را از بین برد.

این با تخصص فرق می کند. در تخصص در آن مثال الحاضر یجب علیه الصوم عنوان عدم امتثال امر به سفر اخذ نشده است. بله ممکن است یک شخصی بخاطر امتثال امر به سفر مسافر بشود و تکوینا دیگر عنوان حاضر بر او منطبق نیست.

### ورود

اما ورود.

در ورود یک تعبد شرعی و یک حکم شرعی هست که این حکم شرعی می آید و موضوع یک حکم شرعی دیگر را از بین می برد وجدانا. رفع می کند یک حکم شرعی ای که در دلیل وارد هست موضوع دلیل مورود را و این رفعش وجدانی است. بعد از اینکه دلیل وارد آمد وجدانا دلیل مورود موضوع ندارد.

و این شش قسم دارد:

قسم اول: این است که دلیل وارد به جعلش موضوع دلیل مورود را از بین ببرد. ولو هنوز این جعل فعلی نشده باشد. همینکه یک حکمی جعل بشود موضوع دلیل مورود از بین برود. مثلا کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی، حتی یرد فیه نهی هم به معنای این باشد که حتی یصدر فیه نهی، صدور نهی منشأ می شود که دیگر قاعده حل در این مورد جاری نشود.

قسم دوم ورود: این است که دلیل وارد به جعلش موضوع دلیل مورود را از بین نبرد، بلکه به اینکه بعض و جزء موضوع آن در خارج محقق بشود موضوع دلیل مورود را از بین ببرد. مثل اینکه شما اول محرم 20 تا شتر را مالک بشوید. بعد از شش ماه شما مالک 5 شتر دیگر بشوید، که می شود 25 شتر. اینکه در این شش ماه اول مالک نصاب چهارم زکات ابل شدید این جزء موضوع این است که به این 20 شتر زکات تعلق بگیرد. اما هنوز که زکات فعلی نشده است. زکات بعد از گذشتن یازده ماه و داخل شدن در ماه دوازدهم فعلی می شود. هنوز مقتضی برای حکم فعلی محقق نشده است، حکم فعلی نشده است. همین باعث شد که دیگر بعد از شش ماه که شما 5 شتر به دست آوردید آن نصاب بعدی که نصاب خامس است فعلا موضوع زکات نباشد، مورود بشود. خب سر شش ماه 5 تا شتر دیگر که به دست آوردید شد 25 شتر، خب می خواهد نصاب پنجم شروع بشود، اما آن دلیل نصاب چهارم نمی گذارد. نه بجعله فقط، به جعل کلی اش نیست. و نه بمجعوله که حکم فعلی باشد، هنوز حکم فعلی نیست. بلکه بمقتضی مجعوله یعنی به تحقق جزء الموضوع برای این حکم.

نتیجه این می شود که سر سال که شد باید زکات همان نصاب چهارم را بدهید. بعد از اینکه زمات نصاب چهارم سر سال تعلق گرفت مثلا می شود اول ذیحجه ماه بعد که ماه دوازدهم داخل می شود و دیگر منجز می شود که سر سال که اول محرم است زکات آن نصاب رابع را بدهید، نصاب خامس تا حالا هیچ تأثیری نداشته است. بعد از آن یعنی شش ماه با تأخیر اگر این نصاب خامس بماند این 25 شتر بماند تازه سال این نصاب خامس از محرم سال بعد شروع می شود، با شش ماه تأخیر. چرا شش ماه تأخیر؟ چون دلیل نصاب رابع بمقتضی مجعوله یعنی به تحقق جزء الموضوع برای حکم زکات ورود داشت بر آن دلیل نصاب پنجم. چرا؟ چون دلیل داریم که در یک سال یک مال دو زکات به آن تعلق نمی گیرد. لا یزکی المال من وجهین فی عام واحد. خب این ورود است دیگر.

سؤال وجواب: اگر بنا باشد که شما اول محرم زکا نصاب رابع را بدهید بعد شش ماه بعد که اول رجب است زکات نصاب خامس را بدهید چون بگوئید یک سال بر این 25 شتر گذشت، از محرم تا رجب یک سال نگذشته است، این خلاف این روایت است که می گوید: لایزکی المال من وجهین فی عام واحد.

پس داریم مثال می زنیم برای جائی که یک دلیل واردی نه فقط به جعل کلی اش وارد است، بلکه به تحقق مقتضی برای مجعول و مقتضی برای حکم فعلی ولو هنوز حکم فعلی نشده است ورود دارد بر خطاب دیگر.

قسم سوم ورود: این است که دلیل وارد بفعلیته ورود دارد بر دلیل آخر. وقتی دلیل اول که دلیل وارد است موضوعش فعلی می شود آنوقت موضوع دلیل مورود از بین می رود. مثل چه؟ مثل اینکه یک آقایی با یک خانم که دختر دارد ازدواج کرد. قبل از اینکه با این خانم عروسی بکند نگاهش افتاد به دختر این، گفت چرا ما ترجیح مرجوح بر راجح بدهیم، به خود دختر خانم پیشنهاد ازدواج داد و او هم قبول کرد پدر هم که ندارد که اذن پدر شرط باشد. عقد کرد با این دختر خانم. خب مشهور می گویند این عقد با این دختر خانم باطل است. اما همانطور که آقای خوئی دارد وآقای سیستانی هم دارند نه بر عکس، وقتی که عموم جواز ازدواج با هر زنی شامل این دختر خانم می شود، چون مستثنی این است که "وربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهنّ"، این دختر خانم که ربیبه این مرد از زوجه مدخول بها نیست. داخل در مستثنی نیست، پس داخل در مستثنی منه است که "واحل لکم ماوراء ذلکم". تا با این دختر خانم عقد کرد این دختر خانم شد زوجه این مرد، یعنی حکم فعلی شد با تحقق موضوعش. و این حکم وقتی فعلی شد مادر او شد امهات نسائکم، "حرمت علیکم امهات نسائکم". این آقا به آن مادر این دختر خانم می گوید خانم دیگر همین لحظه تو بر من ولو محرم شدی ولی حرام شدی و نباید با شهوت به ما دست بزنی، چون شما مادر زن ما شدی. این می شود ورود یک دلیل بفعلیته یعنی به تحقق موضوعش به طور کامل که حکمش فعلی بشود ورود داشت بر دلیل دیگر.

قسم چهارم را عنوان کنم: این است که دلیل وارد بوصوله وارد باشد. که انشاءالله فردا توضیح می دهیم. والحمد لله رب العالمین.